

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بررسی رمان «بازگشت» گلی ترقی بر اساس کهن‌الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل

سودا اسدپور

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز

Email: Sevda.asadpour@gmail.com

چکیده

کمپبل با طرح الگوی سفر قهرمان، دریچه‌ای نو در تحلیل آثار ادبی جهان گشود. این الگو در سه محور عزیمت، تشریف و بازگشت، تحول قهرمان را در ادوار و اقوام مختلف فراهم می‌کند. پژوهش حاضر به شیوه تحلیلی-توصیفی در پی پاسخ به این پرسش است که رمان بازگشت ترقی ظرفیت پذیرش الگوی سفر قهرمان را دارد؟ برآیند پژوهش نشان می‌دهد که ترقی نویسنده مسلط به مکتب‌های ادبی و تفکر اسطوره‌ای، رخدادهای رمان را با محورهای نظریه سفر قهرمان تا حدودی تطبیق داده است و قهرمان او با گذر از مراحل اصلی به ادراکی حقیقی از دنیای پیرامون رسیده است.

کلمات کلیدی: جوزف کمپبل، سفر قهرمان، گلی ترقی، رمان بازگشت

مقدمه

در هر دوره از تاریخ بشر انسان‌هایی ظهور کرده‌اند که از زندگی روزمره خسته شده و هدف از آفرینش را فراسوی زندگی روزمره دانسته‌اند. آنان به پیروی از زندگی خود و اجتماعی که در آن زندگی می‌کرده‌اند «چراهایی» تدوین کرده و برای رسیدن به «علت‌ها» دنبال روش‌های مختلف رفته‌اند. این روش‌ها گاهی فردی و درونی بوده و گاه اجتماعی و بیرونی. به عبارتی این انسان‌ها گاهی خواسته‌اند خود را رها سازند و گاه اجتماع را. یکی از راه‌های رهایی سفر کردن است و هر سفری آغاز و پایانی دارد. بیان این نکته ضروری است که هرکسی نمی‌تواند علی‌رغم دانستن نیاز به سفر، سفر را شروع کند. آغاز سفر با ایثار و از خودگذشتگی شروع می‌شود و مسافر لزوم و ضرورت را درک می‌کند و در این راه قدم برمی‌دارد. او درواقع برگزیده اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند و خود را ناجی مردمی می‌داند که در زندگی روزمره غرق شده‌اند و هدف والای انسانی را یا فراموش کرده‌اند و یا قدرت حرکت به سوی آن هدف والا را ندارند؛ به عبارتی نمی‌توانند بر موانع سفر فائق آیند و خود و اجتماع را رها سازند.

برخی اندیشمندان علم روانشناسی واژه قهرمان را بر این مسافران سخت‌کوش و شجاع نهاده‌اند و مراحل را برای طی این مسافرت در نظر گرفته‌اند. آنان برای این کار داستان‌ها و رمان‌های اقوام و ملل را تحلیل و اشتراکات آن‌ها را استخراج کرده و بیان کرده‌اند که سفر قهرمان در همه ملل و اقوام از تشابهات خاصی برخوردار است. با

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

نگرش‌های نوینی که در قرن بیستم نسبت به متون ادبی آغاز شد؛ جوزف کمپبل، فیلسوف مشهور آمریکایی، (۱۹۰۴-۱۹۸۷) بر اساس آرای یونگ، در زمینه ضمیر ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها، در سال ۱۹۴۹ الگوی سفر قهرمان را با نظریه «تک اسطوره یا اسطوره یگانه» برای نخستین بار در کتاب «قهرمان هزارچهره» مطرح کرد که بنا به گفته خود، آن را از کتاب بیداری فینیگان‌ها اثر جیمز جویس (۱۸۸۲-۱۹۴۱) برگرفته است. [۱/۱۲۰] کمپبل هدف از نگارش کتاب را «بازگویی بعضی از حقایق می‌داند که زیر اشکال مذهبی و اسطوره‌ای پنهان شده‌اند.» [۲/۱۱۱] وی در این کتاب به بسط و تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان پرداخته و نشان داده است که چگونه این کهن‌الگو در هر زمان و هر مکان در قالب جدیدی تکرار می‌شود. این نظریه رویکرد جدیدی در نقد ادبی به نام نقد اسطوره‌ای یا کهن‌الگویی برای تحلیل متون ادبی و هنری بنیاد نهاد که تأثیر غیرقابل‌انکاری بر جریان ادبی معاصر به جا گذاشت.

قهرمان در این سفر از سرزمین اجدادی و به عبارتی از زندگی مألوف خود جدا می‌شود و تحت تأثیر آموزه‌های سرزمین‌های نامألوف قرار می‌گیرد و رنج‌ها و تنش‌های جسمی و روحی را به جان می‌خورد و با کوله باری از تجربه بازمی‌گردد و ره‌آورد سفر خود را در اختیار مردم سرزمین خویش قرار می‌دهد. قهرمان سفر در سرزمین خود اغلب از سوی مردمانش ستوده شده و به عنوان الگو معرفی می‌شود. درواقع او حاکم دل‌های مردمی می‌شود که به رؤیاهای آن‌ها جامه عمل پوشانده است.

کریستوفر وولگر عقیده دارد که بسیاری از قصه‌ها و فیلم‌های اقوام و ملل دنیا از چارچوب کهن‌الگوی سفر قهرمان پیروی می‌کنند و به عبارتی مراحل سفر قهرمان جهان‌شمول هستند. این موضوع توسط یونگ نیز بیان شده است. او معتقد است ناخودآگاه فردی از ناخودآگاه جمعی نشأت می‌گیرد که از دوران کهن به ارث رسیده و میراث کهن بشریت شده است؛ تصاویر ازلی معینی از این ناخودآگاه جمعی به روان فرد صادر می‌شوند که یونگ آن‌ها را کهن‌الگو می‌نامد؛ زیرا این تصاویر همواره و در سراسر جهان در افسانه‌ها و اسطوره‌ها وجود دارد [۳/۱۴۳] به عبارتی هر فردی اسطوره‌های خود را از محیطی می‌گیرد که در آن محیط پرورش یافته است. با این حال، بن‌مایه یا تصویرهای مشابهی را می‌توان در آن‌ها یافت که القاکننده معنای واحدی هستند و واکنش‌های روان‌شناختی مشابهی را ترسیم می‌کنند و مفاهیم فرهنگی مشابهی را آشکار می‌کنند. این بن‌مایه‌ها و تصویرها نمادهایی همگانی هستند. [۴/۱۷۴] با این توصیف می‌توان گفت که با توجه به اینکه ریشه تمام اسطوره‌ها در جوامع، فرهنگ‌ها و اقوامی است که انسان‌ها در آنجا زندگی کرده‌اند و نیز از آنجایی که انسان‌ها از روان مشابه برخوردار هستند، بنابراین اسطوره‌ها از بین نمی‌روند بلکه ممکن است رنگ عوض کنند و به اشکال مختلف سر برآورند.

می‌توان گفت اسطوره‌ها برای پاسخ‌گویی به نیاز انسان‌ها در طول تاریخ بشری به وجود آمده‌اند و علی‌رغم گذشت زمان هنوز برای بشریت از احترام خاص برخوردار هستند. به علت نیازهای مشترک انسانی، این اسطوره‌ها علی‌رغم اینکه از اقوام، ملل و فرهنگ‌های مختلف سر برآورده‌اند، هنوز موجبات آرامش روحی انسان‌ها را فراهم می‌کنند و تجربیات آن‌ها در سفر برای اغلب ملل و اقوام لذت‌بخش و قابل‌تقدیر است. به همین دلیل است که پیگیری حوادث و اتفاق‌های قهرمانان داستان‌ها برای خوانندگان نشئه‌آور است تا جایی که خواننده گاه خود را یکی از قهرمانان داستان‌ها و قصه‌ها به حساب می‌آورد.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

گلی ترقی هنگام تحصیل در آمریکا با آثار و افکار یونگ آشنا می‌شود و آن را موهبتی الهی تلقی می‌کند. همچنین تدریس او در زمینه شناخت اساطیر و نمادهای آغازین باعث می‌شود رمان‌هایش را تحت تأثیر افکار خود و با عنایت به سابقه ذهنی و مطالعاتش در زمینه کهن‌الگوها بنویسد. رمان بازگشت گلی ترقی یکی از داستان‌هایی است که قهرمان داستان، سفر را برگزیده و در این راه سختی‌ها را به جان خریده است.

مسئله و فرضیه پژوهش

در این پژوهش، از کتاب ارزنده اسطوره‌شناس بزرگ آمریکایی - جوزف کمپیل - «قهرمان هزارچهره» برای تشریح سیر قهرمان استفاده شده است. سپس رمان بازگشت با چرخه قهرمان تطابق داده شده است. این پژوهش به شیوه تحلیلی - توصیفی در پی رسیدن به چرایی سفر قهرمان است. مسئله اصلی این پژوهش پاسخ به این سؤال‌هاست که:

- ۱- تا چه میزان رمان بازگشت گلی ترقی با نظریه سفر قهرمان کمپیل قابل تطبیق است؟
- ۲- آیا رمان بازگشت ظرفیت پذیرش الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل را دارد؟
- ۳- آیا در این رمان تمامی مراحل الگوی سفر قهرمان کمپیل وجود دارد؟

پیشینه پژوهش

سفر قهرمان جوزف کمپیل الگویی بوده که بسیاری از اساطیر ملل بر اساس آن بررسی شده و بسیاری از منتقدان آن را در بررسی شخصیت‌های داستان‌ها، افسانه‌ها و اساطیر بکار برده‌اند. از میان مقاله‌های بسیاری که در این باره نوشته‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یداللهی شاهراه (نقد ادبی، ۱۳۹۲، ش ۲۴، جلد ۶، ص ۱۶۹-۱۹۸) در پژوهشی با عنوان «تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه ادریسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل» به نشان دادن انطباق طرح تکامل شخصیت وهاب، یکی از قهرمانان اصلی داستان، با الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل پرداخته است.

آقاجانی زلتی و خزانه‌دارلو (فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی، ۱۳۹۵ دوره ۵، ش ۱، ۴۰-۲۷) در مقاله «بررسی داستان «عجیب‌وغریب» در هزارویک‌شب بر اساس الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل» قرائتی دیگر از لزوم سفر برای به دست آوردن استقلال شخصیتی و روانی را توجیه کرده‌اند.

امامی و دیگران (شعر پژوهی «بوستان ادب» سال هفتم، ۱۳۹۴، ش ۴) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل منظومه مانلی نیما یوشیج بر اساس الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل» بیان کرده‌اند که اگرچه این الگو به لحاظ تفاوت فرهنگ‌ها و زمان‌ها دچار تغییر و تحول می‌شود، در این منظومه مراحل الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل بی‌هیچ کم و کاستی اجرا می‌شود.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

از مقاله‌های دیگر در این زمینه می‌توان از طاهری و آقاجانی (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپبل در هفت‌خوان رستم» و ایروانی و دیگران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل داستان شیخ صنعان در منطق الطیر عطار بر اساس کهن‌الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل» و... نام برد.

با این حال بر اساس جستجوی ما در زمینه تحلیل رمان فارسی بر اساس نظریه سفر قهرمان کمپبل، پژوهش‌های درخور توجهی صورت نگرفته است و تا کنون پژوهشی درباره رمان بازگشت گلی ترقی بر مبنای نظریه‌ای خاص ادبی نوشته نشده است فقط نگارنده در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به بررسی شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان‌های گلی ترقی پرداخته است.

خلاصه رمان

رمان با گفت‌وگوی گلی ترقی (نویسنده) با زنی به نام ماه‌سیما شادان آغاز می‌شود. او در این رمان زنی را توصیف می‌کند که میان انتخاب زندگی مدرن و زندگی سنتی سرگردان است. در واقع نویسنده او را در داستان می‌آفریند تا با فرستادن او به ایران سختی‌های سفر را درک کند ماه‌سیما به تحریک همسر، وطن خویش را همراه با فرزندان و شوهرش ترک می‌کند و مقیم پاریس می‌شود. پس از چند سال زندگی در فرانسه امیررضا (همسر ماه‌سیما) به ایران برمی‌گردد. پسرها بزرگ می‌شوند و به آمریکا مهاجرت می‌کنند. ماه‌سیما «می‌خواهد برگردد و خانه‌اش را از آشپز قدیمی‌اش که آن را تصاحب کرده، پس بگیرد. همین‌طور امیررضا را از رقیبی ناشناس و البته خوشبختی گمشده و گذشته‌اش را.» [۸/۵] چنین بازگشتی بعد از این همه سال دوری برای او تبعاتی دارد. همه چیز تغییر کرده است از آدم‌هایی که او می‌شناخته تا ساختمان‌ها. واقعیت جامعه ایران متفاوت با آن چیزی بود که ماه‌سیما در ذهن خود همیشه آن‌ها را مرور می‌کرد ماه‌سیما بعد از گذراندن ماجراهایی بالاخره در طبقه بالای منزل پدری مستقر می‌شود؛ اما سرقتی که از خانه او می‌شود ماه‌سیما را مجبور می‌کند تا منزل پدری را بفروشد. ماه‌سیما یک‌سوم پول خانه را به حسین آقا (آشپز خانوادگی‌شان) می‌بخشد و خانه‌ای کوچک و باغی بزرگ در دماوند می‌خرد. او، حسین آقا، کبرا (زن حسین آقا) و گوهر را همراه خود به دماوند می‌برد. ماه‌سیما هنوز امیررضا را (که بی‌دلیل او را تنها گذاشته) دوست دارد و به امید اینکه بتواند باز باهم باشند به سراغ او می‌رود. ماه‌سیما متوجه می‌شود که امیررضا با زنی جوان و خارجی ازدواج کرده و به همین دلیل از روبرو شدن با امیررضا خودداری می‌کند و به منزل جدیدش در دماوند برمی‌گردد... ماه‌سیما این بار وطن را انتخاب می‌کند ولی در گوشه‌ای از ذهنش جوانه‌زیبایی‌های پاریس دوباره در حال شکفتن است در کل ماه‌سیمای داستان با وجود گذشته و همراهی خاطراتش، زندگی جدیدی را از نو می‌سازد؛ او در آخر رمان دیگر ماه‌سیمای ابتدای رمان نیست.

بحث و بررسی

از دید روانشناسان هر اثر ادبی که درباره سفر قهرمان نوشته می‌شود دارای لایه‌های درونی و بیرونی است که بنا به تقسیم‌بندی کمپبل در کتاب قهرمان هزارچهره از الگوی ثابتی پیروی می‌کند. او معتقد است برای تبدیل یک فرد به قهرمان باید سفری آغاز شود با مراحل «عزیمت»، «تشریف» و «بازگشت» که وی این سه مرحله را هسته اسطوره

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

یگانه می‌نامد کمپیل برای این الگو، هفده مرحله در نظر گرفته است و اما بیشتر اسطوره‌ها تمام این مراحل را طی نمی‌کنند. وی اذعان می‌دارد که نادیده گرفتن پاره‌ای از اختلافات ظاهری ضروری است و مطالعه خود را از این حیث به علم آناطومی شبیه می‌داند که هدفش «شباهت‌های عمومی بدن انسان» است و تفاوت‌های فیزیکی ناشی از نژاد را در مطالعات خود لحاظ نمی‌کند و با وداها هم‌عقیده است که حقیقت یکی است و حکیمان آن را به نام‌های متفاوت خوانده‌اند. [۱۲/۲]

از دید کمپیل تک اسطوره، همان «قهرمان» است که در زبان روان‌شناسی معرف خود (Ego) / خودآگاهی / هشیاری / من است. از آنجایی که گرایش به کمال و تعالی به طور فطری در وجود هر انسانی نهفته است و انسان با متعادل کردن خواسته‌ها و مدنظر قرار دادن تمام جوانب شخصیت انسانی، می‌تواند به آن مرتبه الوهیتی دست یابد، به همین خاطر به اعتقاد یونگ کار اصلی اسطوره قهرمان، انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است. وولگر قبل از ارائه و مقایسه مدل خود با مدل کمپیل می‌نویسد: «من اسطوره هرمان را به شیوه خودم بازگو می‌کنم و شما نیز راحت باشید و همین کار را انجام دهید. هر داستان گو الگوی اسطوره‌ای را با هدف یا نیاز فرهنگی خاص خود تطبیق می‌دهد. به همین دلیل است که این قهرمان هزارچهره دارد.» [۴۹/۶-۵۰]

کمپیل برای سفر قهرمان ۱۷ مرحله در نظر گرفته است که در ادامه این مراحل را با داستان بازگشت گلی ترقی مطابقت خواهیم داد:

۱- مرحله اول عزیمت یا (Departure) یا (Separation)

اولین مرحله سفر قهرمان مرحله عزیمت یا آغاز سفر است که خود به پنج مرحله تقسیم می‌شود. این مرحله در واقع مرحله قبل سفر و مقدمه آن است. در این مرحله ندایی درونی قهرمان را که مشغول زندگی معمولی خویش است، به سفر کردن از وطن مألوف خویش دعوت می‌کند. ممکن است در این مرحله موضوع از طریق پیام‌آوری، در یک جنگل تاریک، زیر درختی بزرگ، کنار چشمه‌ای جوشان [۶۱/۲] به قهرمان آورده شود و یا در خواب به او الهام شود:

۱-۱- دعوت به آغاز سفر

این مرحله آغاز چالش‌هایی است که در درون قهرمان وجود دارد: شروع کنم یا شروع نکنم؛ چرا باید رفت؛ ماندن یا رفتن. در این مرحله کمبودها و نقایصی که باعث می‌شود قهرمان سفر را شروع کند، آشکار می‌شود. بنا به اعتقاد کمپیل سفر در اوج شهرت به وقوع می‌پیوندد، لحظه‌ای سرنوشت‌ساز که «خورشید از مرز جوانی درمی‌گذرد و در اوج صعود در تعادل ایستاده و آماده شیرجه زدن به دل مرگ است.» [۱۲۰/۲] در رمان بازگشت نیز شخصیت اصلی داستان در روزمرگی زندگی را طی می‌کند همراه با سؤال همیشگی بمانم یا برگردم: «این سؤالی است که ماه‌سیما از خودش و از من می‌کند. هرروز، روزی ده بار. یقه‌ام را چسبیده. مزاحم است.» [۷/۵] اما نویسنده، شخصیت داستانش را به دست تقدیر می‌سپارد و او را راهی می‌کند: «یکشنبه بود و مثل بیشتر یکشنبه‌ها باران می‌آمد... باران پاریس، ریز و سمج. ماه‌سیما ایستاده بود کنار پنجره... با خودش گفت: چه زود پاییز شد... روزا مثل برق و باد می‌گذرن... صبر کنین. فرصت بدین فکر کنم، ... ، بمونم یا برگردم. پرسش هر روزه. هر جا...، کلافه از بلاتکلیفی و خسته از کشمکش‌های درونی،

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

دل به دریا می‌زد و تصمیم می‌گرفت برگردد. از آن تصمیم‌های نازک شکننده که با تلنگری فرومی‌ریخت.» [۹/۵] تصمیم به بازگشت در خواب به ماه‌سیما الهام می‌شود: «دو شب پیش خواب او را دیده بود. توی حیاط خانه‌شان بودند. ایستاده بودند کنار هم. دست امیررضا روی شانه‌اش بود... دلش می‌خواست تا غروب بخوابد. کی می‌شد دوباره از این خواب‌ها دید؟ بعد از مدت‌ها بدنش آرام بود... خواب خوشی بود اما بی‌موقع. داشت، خواهی‌نخواهی، به غیبت امیررضا عادت می‌کرد و حالا بعد از این خواب، دلش تنگ بعد از ظهرهای داغ تهران شده بود، تنگ صداهایی که آمدن امیررضا را از بیرون اعلام می‌کرد...» [۱۱-۱۰/۵]

۱-۲- رد دعوت

ممکن است بنا به دلایلی قهرمان سفر را قبول نکند و به شرایط زندگی روزمره و دوست‌داشتنی خود راضی شود و در آن صورت قهرمانی در کار نخواهد بود و او قربانی و زندگی برایش بی‌معنا خواهد شد. قهرمان چون نمی‌تواند درست تصمیم بگیرد دعوت را رد می‌کند. در واقع ترس از ناشناخته‌ها و احساس ناتوانی در عبور از این ناشناخته‌ها باعث می‌شود او برای شروع سفر رغبتی از خود نشان ندهد. چنین بینشی در ذهن قهرمان رمان بازگشت هم رسوخ می‌کند: ماه‌سیما در دوراهی تردید برای ماندن و برگشتن گفت: «نه بر نمی‌گردم. مگه با خودم دشمنی دارم؟ این کار رو نکن، اون کار رو بکن. روسریت رفته عقب. دگمه روپوشت بازه. نه نه نه بر نمی‌گردم، هرگز و این «هرگز» را با حروف بزرگ روی دیواره ذهنش نوشت و نفس راحت کشید.» [۱۲/۵] «شایعه شده بود که امیررضا ازدواج کرده اما ماه‌سیما ... می‌گفت: محاله؟ داد امیرا بلند شد: «تو اون مملکت هر اتفاقی ممکنه... همه چی عوض شده: آدم‌ها، رابطه‌ها،... غربت واقعی اون جاست. می‌خواهی بری بشینی تو خونه‌ات؟ خواب دیدی... من جای تو بودم، اون شوهر مافنگی و اون خونه کلنگی رو فراموش می‌کردم. برای خودم یه زندگی جدید می‌ساختم و از هر دقیقه‌اش لذت می‌بردم.» [۲۷/۵] وقتی دخترخاله علت دیر آمدن به ایران را از ماه‌سیما پرسید ماه‌سیما گفت: «از شنیدن حقیقت می‌ترسم. تا وقتی امیررضا حرفی نزده، می‌شه ادامه داد. انگار هیچ اتفاقی نیفتاده. حرف که زدی، دیگه همه چی تموم میشه. راه برگشت نیست.» [۲۳/۵]

۱-۳- امدادهای غیبی یا ملاقات با مرشد (پیر فرزانه)

برای فائق آمدن بر شک و تردید سفر، لازم است قهرمان توسط یک داننده نصیحت و هدایت شود. داننده می‌تواند مرشد، استاد و یا فرزانه‌ای باشد که بر قهرمان ظاهر می‌شود و او را یاری و هدایت می‌کند و با گفتارهای رنج‌های سفر مسافر را کاهش می‌دهد. وولگر امداد غیبی که کمپیل از آن اسم می‌برد را «استاد» نامیده است. «استاد می‌تواند پیرمرد باشد یا پیرزن. رابطه بین قهرمان و استاد از رایج‌ترین مضامین در اسطوره‌شناسی است و به لحاظ ارزش نمادین، یکی از غنی‌ترین‌هاست. این رابطه نماد رابطه والدین و فرزند، معلم و دانش‌آموز، پزشک و بیمار، خدا و بشر است.» [۴۲/۷] امداد غیبی ممکن است در هیئت یک پیرزن، پیرمرد، پزشک، معلم، روانشناس، رئیس، پدر و مادر ظاهر شود و به قهرمان انگیزه دهد و او را هدایت کند. مرشد در روان‌کاوی نماینده فراخود است و با انگاره والد ارتباطی نزدیک دارد. [۷۵/۲] او قهرمان را برای مواجهه با ناملازمات سفر آماده می‌کند. در رمان ترقی «ماه‌سیما بین ماندن و رفتن تردید داشت و نمی‌توانست تصمیم بگیرد. خبر آمدن چند روزه‌ی سام حالش را بهتر کرد؛ اما سام با نامزدش آمده بود و همه چیز جور دیگر بود. رفتار سام انگیزه‌ای قوی شد تا ماه‌سیما تصمیم بگیرد. «خشم سام تکانش داده بود و چیزی را در

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

درونش جابه‌جا کرده بود. فکر می‌کرد مادری کامل است و حالا می‌دید چقدر از حقیقت دور بوده. روبه‌رو شدن با چهره واقعی خودش سخت بود. ولی چاره‌ای جز پذیرفتن نداشت. باید از سام دور می‌شد. تصمیمش را گرفت. نه باکسی مشورت کرد و نه به اطرافیانش حرفی زد. در اولین فرصت بلیتش را خرید، چمدانش را بست...» [۶۷/۵]

۴-۱- عبور از نخستین آستان (آستانه اول)

بعد از فائق آمدن بر ترس و تردید با کمک استاد، قهرمان سفر خویش را شروع می‌کند. او در این مرحله با نگهبان آستانه مواجهه می‌شود داستان به گونه‌ای طراحی می‌شود که مسافر در این مرحله با مشکل خاصی مواجه نشود. برای این کار قهرمان اغلب از در دوستی با نگهبان یا همان سد سفر برمی‌آید تا از این مرحله بگذرد. نگهبان آستانه را به پدر و مادری تشبیه می‌کنند که سعی می‌کنند کودکشان با خطر مواجه نشود. این بخش اولین مرحله برخورد قهرمان با موانع پیش روی سفر است. وولگر عبور از نخستین آستانه را این‌گونه بیان می‌کند: «در این لحظه، قهرمان سرانجام متعهد به ماجرا می‌شود و با عبور از نخستین آستانه برای نخستین بار، به طور کامل وارد دنیای ویژه داستان می‌گردد. او می‌پذیرد که با پیامدهای پرداختن به مسئله یا چالش مطرح‌شده در دعوت به ماجرا، روبه‌رو شود.» [۴۲/۷] او همچنین نگهبان آستانه را که مانع از ورود قهرمان به دنیای جدید می‌شود، گاهی نماینده موانع عادی مثل آب‌وهوای بد، بداقبالی، تعصب، یا دشمن می‌داند که همه انسان‌ها در دنیای پیرامون خود با آن‌ها سروکار دارند و گاهی نماینده اهریمن درون، یعنی روان رنجوری، زخم‌های عاطفی یا محدودیت خودخواسته که مانع تکامل می‌شود. [۷۴/۷] در واقع نگهبان آستانه لزوماً برای سد کردن مسیر حرکت قهرمان نیست بلکه آزمونی است برای سنجش میزان اعتقاد و ایمان قهرمان برای ادامه سفر. در رمان بازگشت این موانع عادی یا به عبارتی نگهبان آستانه و عبور از آن‌ها به زیبایی به تصویر کشیده شده است: «زمانی که ماه‌سیما نشست توی تاکسی و گفت برود فرودگاه اورلی،... ماه‌سیما در دنیای دیگر بود معلق میان زمین و آسمان، میان واقعیت و خیال. باران می‌آمد،... راه‌بندان بود... ماه‌سیما با خودش گفت: «باید دو ساعت زودتر راه می‌افتادم. نمی‌رسم.»... هر اتفاقی می‌توانست او را از رفتن منصرف کند. هر توقفی... بر فرض دیر می‌رسید، دو روز بعد می‌رفت... از این «دو روز بعد» می‌ترسید. از این که عقب‌گرد کند و برگردد سرجایش. همان جایی که بود. برگشتن به معنی ماندن بود. نه امکان نداشت... ماه‌سیما ایستاد ته صف... زمان کش می‌آمد و دقیقه‌های طولانی انتظار به اضطراب درونی‌اش دامن می‌زد. صدای امیرا توی گوشش پیچید: «میری و پشیمون برمی‌گردی. غربت واقعی اون جاست.»... شاید حق با مسیو میلوش بود: «من جای شما بودم، نمی‌رفتم.» شاید حق با پسرهایش بود: «دیدنی چی سر عراق اومد؟ حالانوبت ایرونه.» حتی در آن لحظه هم تردید داشت که تصمیم درستی گرفته است یا نه. [۶۸/۵]

۵-۱- شکم نهنگ

علی‌رغم عبور قهرمان از نگهبان آستانه، قهرمان به خاطر تعلقات دنیوی سقوط می‌کند و به شکم نهنگ وارد می‌شود. روانشناسان معتقدند که نهنگ نماینده قدرت زندگی است که در ناخودآگاه اسیر شده است. گاهی از این مرحله سفر به درون برای دوباره متولد شدن یاد می‌شود. مرگ ظاهری در این مرحله تمثیلی از فنای خویشتن است تا قهرمان از هرگونه تعلقات دنیوی دوری‌گزیند و فراموش کند. به همین خاطر قهرمان به جای ادامه سفر در بیرون، به درون برمی‌گردد تا مراقبت نفس نماید. بیل مویرز در سؤالی از کمپبل می‌پرسد: «معنای اسطوره‌شناختی شکم چیست؟»

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کمپبل در پاسخ بیان می‌کند که شکم مکان تاریکی است که عمل هضم غذا در آن اتفاق می‌افتد و انرژی تازه تولید می‌شود. داستان یونس در شکم نهنگ نمونه‌ای از یک مضمون اسطوره‌ای جهانی است، قهرمانی که وارد شکم ماهی می‌شود و سرانجام بار دیگر در هیأتی دگرگون بازمی‌گردد. [۲۲۲/۸] کمپبل معتقد است که «در این نماد، قهرمان به جای آن که بر نیروهای آستانه پیروز شود و یا رضایت آن‌ها را جلب کند توسط ناشناخته‌ها بلعیده می‌شود و به ظاهر می‌میرد. [۹۶/۲] در رمان بازگشت قهرمان داستان با چشمان نیمه‌باز وارد هواپیما می‌شود: تمام مراحل رسیدن به داخل هواپیما را با چشم‌های نیمه بسته طی کرد و هر مرحله با هیجان و دلهره همراه بود. «بالای پله‌های هواپیما ایستاد. اینجا مرز میان گذشته و آینده بود. می‌ترسید پشت سرش نگاه کند... نشست. کمربندش را محکم بست. انگار می‌ترسید بلند شود و پیش از بسته شدن درهای هواپیما خودش را به بیرون برساند و برگردد... نگاهی گیج به اطراف انداخت، تشنه‌اش بود اما نمی‌توانست حرف بزند. با خودش فکر کرد کجا هستم و هیچ چیز یادش نیامد. فراموشی کامل تا رسیدن به تهران... ماه‌سیما آخرین نفری بود که از هواپیما بیرون آمد. خواب از سرش پریده بود. قلبش از ذوق و هیجان تند می‌زد. می‌ترسید از بالای پله تا معلق شود. پله تا را آهسته، یکی‌یکی، پایین آمد. [۷۰/۵]

۲- تشرّف یا رهیافت (Initiation)

مرحله تشرّف مرحله روبه‌رو شدن با موانع و خطراتی است که قهرمان با آن‌ها مواجه می‌شود. می‌توان این مرحله را مرحله هفت‌خوان هم نامید چراکه که گذر از هر مرحله و رسیدن به مرحله دیگر مستلزم نشان دادن شجاعت توسط قهرمان است. او بر توانایی‌های خویش واقف می‌شود و از آن‌ها در جهت عبور از کوران اتفاقات و خطرات استفاده می‌کند. قهرمان در این مرحله متحول می‌شود و این تغییرات را برای جامعه خویش به ارمغان می‌آورد. مرحله رهیافت به شش بخش تقسیم می‌شود:

۲-۱- جاده آزمون تا (آزمون، پشتیبان و دشمن)

این بخش، مرحله آزمون قهرمان و به چالش کشیدن اوست. او در مسیر حرکت با موانعی برخورد می‌کند و برای مبارزه با آن‌ها تدابیری می‌اندیشد. شاید بتوان گفت که خواندنی‌ترین بخش سفر قهرمان همین بخش است. قهرمان باید از پس آزمون‌ها برآید و مراحل را طی نماید. او از شکست‌ها پله‌هایی برای پیروزی می‌سازد. ممکن است در این مرحله استادی به کمک قهرمان سفر بیاید و او را یاری کند. به بیان وولگر: «آزمون‌ها ممکن است ادامه آموزش‌های استاد باشند. بسیاری از استادان تا اینجای ماجرا قهرمانان را همراهی می‌کنند و آن‌ها را برای مرحله‌ی بعدی و بزرگ‌تر آماده می‌کنند.» [۱۷۱_۱۷۰/۷] کمپبل هم علت شکست در این مرحله را ناآگاهی و جهل می‌داند و می‌نویسد: «محدودیت آگاهی علت اصلی هر شکستی به هنگام رویارویی با مسائل زندگی است. دعا و بدخلقی صورت‌های موقت جهل هستند و پشتیبانی ادراکی است که دیرهنگام حاصل می‌شود.» [۱۲۸/۲] به عقیده نویسنده رمان بازگشت، آزمون‌ها بحران‌هایی هستند که قهرمان (ماه‌سیما) در راه ادراک حقیقت و رسیدن به آگاهی در این مرحله از زندگی از سر می‌گذرانند. مشکل بازپس‌گیری خانه پدری، ایجاد رابطه با ساکنان خانه پدری، مشاجره‌های دخترخاله حورا با پرویز برای مهاجرت، وضعیت فریبرز که دخترخاله برای نجات پسرها می‌خواست ایران را ترک کند همه برای گذر از مشکلات سفر است: ... «برای چی اومدی؟ می‌خواهی چکار کنی؟ خب، می‌فهمم. می‌خواهی خونه تو پس بگیری؛ اما این خونه دیگه اون خونه نیست.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ماه‌سیما سرش پایین بود. انگار از نگاه حوری پرهیز می‌کرد. [۸۴/۵] ماه‌سیما آماده رفتن به خانه پدری می‌شود و پرویز سرش را تکان می‌دهد: «خونه‌ام، شوهرم، گذشته‌ام. ای بابا، چه خیالاتی! این کلمه‌ها دیگه معنی ندارن. ... زبون جدیدی اختراع شده. ... برو بیرون بگرد. بین این شهر همون شهره؟ به من نگاه کن. من همون آدمم؟... ماه‌سیما با حیرت به پرویز نگاه کرد. حرف‌های این آدم، مثل قلوه‌سنگ‌های تیز، به قلبش اصابت می‌کرد. خیلی چیزها بود که نمی‌خواست بشنود. هنوز نه. تازه از راه رسیده بود، پراکنده و مغشوش و انتظار این اغتشاش را نداشت. مثل روزهای اولی بود که رسیده بودند پاریس. رابطه‌ها را درک نمی‌کرد». [۹۱/۵] درواقع قهرمان داستان علی‌رغم این مشکلات و موانع به سفر خویش ادامه می‌دهد و سربلند از پس مشکلات برمی‌آید.

۲-۲- ملاقات با خدا بانو

قهرمان داستان در این مرحله با دوست‌داشتنی‌ترین فرد ملاقات می‌کند و با عشق ورزیدن به معشوق، ازدواج جادویی صورت می‌گیرد. قهرمان بعد پشت سر گذاشتن موانع و خطرات سفر به این مرحله می‌رسد. او تا این مرحله انرژی زیادی از دست داده و برای تجدید قوا قرار گرفتن یک زن خدا گونه در مسیر حرکت قهرمان ضروری است. این زن موجب آرامش جسمی و روحی قهرمان می‌شود. کمپیل در این باره معتقد است: «زن، راهنمای بشر به سوی اوج متعالی لذات جسمانی است. اگر با چشمان ناقص به او بنگرند، به مرحله‌ای پست‌تر هبوط می‌کند و اگر با چشمان شورور جهان به او نگاه کنند، محکوم به ابتذال و زشتی است. ولی با نگاه کسی که او را درک می‌کند، آزاد می‌شود. قهرمانی که بتواند او را همچنان هست، بدون هیاهوی بسیار و با مهربانی و اطمینانی که محتاج آن است بپذیرد، بالقوه پادشاه و تجلی خدای جهانی است که به دست آن زن خلق شده است.» [۱۲۴/۲] قهرمان داستان اگر روحیه ایثارگری نداشته باشد شایسته دوست داشتن نخواهد بود و داستان به سرانجام نخواهد رسید. در رمان بازگشت ماه‌سیما، امیررضا را علی‌رغم اینکه بسیار دوست می‌دارد، به یک زن خارجی تقدیم می‌کند: «وقتش رسیده بود ماه‌سیما تصمیم بگیرد، ببیند آیا به راستی می‌خواهد امیررضا را ببیند یا هنوز آماده نیست... هر قدر می‌خواست باور کند که امیررضا همان امیررضا و خودش هم همان ماه‌سیماست، صدایی در گوشش می‌گفت: «نه، اشتباه می‌کنی. می‌دونی چند سال گذشته؟ به خودت توی آینه نگاه کن. تو همونی که بودی؟... خاطره‌های قدیم تار عنکبوت بستن. تار شدن. بریزشون دور. نرو دیدن امیررضا، دق می‌کنی. برو جلوی آینه. نترس. نگاه کن. خودت معیار خوبی هستی. از خودت شروع کن.» همه این‌ها را می‌دانست، و باز نمی‌خواست قبول کند. باور کردن واقعیتی تلخ آسان نبود، امیررضا از خانه‌اش مهم‌تر بود. نمی‌توانست او را از دست بدهد. چیز دیگری برایش باقی نمانده بود. به کی پناه می‌برد؟ پیش رویش پهنه‌ای سیاه و ناشناخته گسترده بود و... خودش را در آینه ذهنش مجسم کرد: جوان و زیبا،... و به این تصویر چسبید، به این امیدک مغشوش.» [۱۴۴/۵] «ماه‌سیما [در تاکسی] آدرس امیررضا را از کیفش پیدا نمی‌کرد... ماه‌سیما در جواب راننده که کجا برم گفت: «نمی‌دونم اجازه بدین فکر کنم. بهتره برگردیم.» راننده گیج شده بود: برگردیم خونه؟ «نه نه برگردیم. صبر کنین. یه لحظه.» انگار دو نفر بود، دو تا ماه‌سیما، در جدال باهم. نمی‌توانست در مرکزی ثابت قرار بگیرد. مثل جیوه‌ای لغزان از سمتی به سمتی دیگر می‌غلتید. از عشق به انزجار، از آرامش به خشم، از ماندن به گریختن.» [۱۴۷/۵] «در راهرو صدایی در گوشش گفت: نرو. برگرد... پایش پیش نمی‌رفت... کاش برمی‌گشت تا دیر نشده. تا همه چیز از دست نرفته. هنوز می‌توانست خواب‌های خوش ببیند و به رویای دیدن امیررضا آویزان شود. اگر این رؤیا هم بر باد می‌رفت؟» [۱۴۹/۵]

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۳-۲- زن در نقش وسوسه‌گر

می‌توان گفت زن وسوسه‌گر روی دیگر ازدواج مقدس است. اگر قهرمان در این مرحله به لذت‌های مادی ازدواج با خدایانو سرگرم شود و به دنیا آمدن فرزندان مشکلات او را دو چندان نماید قهرمان از ادامه سفر باز خواهد ماند. به عبارت بهتر محدودیت‌های آگاهی را می‌توان به نقش زن وسوسه‌گر تعمیم داد و بدخلقی و بی‌حرمتی را جهل موقتی دانست که از خلق و خوی زن وسوسه‌گر ساطع گردیده است، هرچند لذات مادی و توجه به فرزندان از بنیان‌های اساسی این ناهنجاری به شمار می‌رود. «با این تفاسیر، قهرمان ممکن است خدا بانو را در هیأت زنی اثیری و دست‌نیافتنی و بی‌اندازه زیبا تجربه کند و یا در صورت زنی وسوسه‌گر که می‌بایست از او عبور کرد، اما حقیقت این است که هر دوی این چهره‌ها یکی هستند و بسته به منظری که قهرمان از آن می‌نگرد این یا آن چهره بر او ظاهر می‌شود.» [۱۸۹/۹]

وولگر در این باره می‌نویسد: «لذت معصومانه اودیپ، هنگامی که برای اولین بار، ملکه را تصرف می‌کند، پس از پی بردن به هویت زن، تبدیل به رنج عذاب روحی می‌شود. تصویر اخلاقی پدر، او را همچون هملت عاجز کرده، به ستوه می‌آورد و همچون هملت، از زیبایی‌های جهان دست می‌شویید و برای رهایی از شر مادر زناکار، تجمل‌گرا و اصلاح‌ناپذیر و برای دستیابی به ملکوتی برتر به جست‌وجوی تاریکی می‌رود.» [۱۲۹/۷] البته قهرمان زن هم ممکن است با جنبه منفی و تاریک مردی که با او ازدواج کرده، درگیر شود. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که اگر قهرمان دست به انتخاب درستی در این مرحله نزده باشد، وسوسه‌ها باعث به عقب افتادن روند رو به رشد او می‌شوند. قهرمان رمان بازگشت متوجه می‌شود که امیررضا به خاطر لذات دنیوی او را رها کرده و با زنی دیگر ازدواج کرده است. او در ملاقات با این زن خارجی از گذشته حرفی نمی‌زند؛ درواقع این زن خارجی در این رمان به عنوان زن وسوسه‌گر انتخاب شده است: «وقتی ماه‌سیما در خانه امیررضا را زد: صدایی زنانه بود. لهجه خارجی داشت. زنی بود با موهای بلند بور، صورتی مهربان و چشم‌های درشت آبی... این زن در نمایشنامه ذهنی او جایی نداشت... موجی از حسادت قلب ماه‌سیما را تکان داد. این زن، با عادت‌های امیررضا آشنا بود... امیررضا مال او بود. این زن نمی‌فهمید؟ داغ شده بود و انتظار این التهاب ناگهانی را نداشت. ماه‌سیمایی حسود و عاشق غافلگیرش کرده بود. این زن همان رقیب نامرئی که پشت همه فکرهایش نشسته بود و او را می‌ترساند. آمده بود تا با او بجنگد. تا امیررضا را به سرخانه و زندگی‌اش بازگرداند. تا خوشبختی از دست‌رفته‌اش را تصاحب کند. داغ شده بود. خشمگین. بی‌قرار ناگاه به عکس امیررضا نگاه کرد شباهت دوری با امیررضا داشت. امیررضایی دیگر. چاق، نه خیلی زیاد. دگمه‌های کتش باز بود. شکم برآمده‌اش را می‌شد دید. موهای جلوی سرش ریخته بود. ته مانده امیررضا بود... باقی مانده موجودی درگذشته. عشق و حسادت که ماه‌سیما را تسخیر کرده بود به آرامی فروکش کرد... حس کرد در این چند لحظه گذرا زمین دوباره دور خودش چرخیده و او، همراه این چرخش کیهانی، پوست انداخته، خاکستر شده و دوباره بازگشته است... خانم چشم آبی گفت: ... اسم شما؟ ماه‌سیما دنبال اسم خودش گشت. خواست بگوید: «ماه‌سیما» و این اسم به نظرش غریبه آمد. ماه‌سیما اسم کسی دیگر بود. کسی متعلق به دیروز. به چند ساعت پیش... خانم کنونی اسم نداشت. زنی بود بدون اسم، بدون سایه، بدون رد پای آشنا. گفت: هیچ‌کس... خوب که فکر کرد، دید بی‌تفاوتی عمیقی جای تپش‌های مضطرب قلبش را گرفته است. [۱۵۲/۵]

۴-۲- آشتی و یگانگی با پدر

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

آشتی با پدر یعنی دوری از سنت‌های رایجی که از طریق خانواده به فرزندان انتقال می‌یابد و زندگی آنان را از رسیدن به اهداف اساسی باز می‌دارد. قهرمان سفر باید با این آیین‌ها و سنت‌ها کنار بیاید و از آن‌ها برای رسیدن به اهداف خویش استفاده کند. یکی از این آیین‌ها در رمان بازگشت پذیرش زن دوم در زندگی شوهر است که از دید قهرمان رمان بازگشت کار درستی نیست و او هم با چنین پذیرشی نمی‌تواند کنار بیاید و بدون دیدار همسری که او را تا پای جان دوست دارد محل را ترک می‌کند و این ترک کردن موجب بیماری و تب شدید ماه‌سیما می‌شود. علی‌رغم این مشکل قهرمان داستان باز هم به سفر خود ادامه می‌دهد. در واقع قهرمان داستان، خود را قربانی می‌کند تا به اهداف تعیین شده برسد. به گفته کمپبل: «جنبه دیو مانند پدر انعکاسی از من یا خود قربانی است. این انعکاس از حس کودکانه‌ای برخاسته که آن را پشت سر گذاشتیم ولی به مقابل خود، فرافکنی کرده‌ایم.» [۱۳۶/۲] ترقی این مرحله را این چنین بیان می‌دارد: ماه‌سیما بعد از اینکه فهمید امیررضا ازدواج کرده؛ بدون روبه‌رو شدن با او منزل او را ترک کرد؛ اما در راه باران سختی گرفت خیس آب بود و می‌لرزید. از درون. سرما در روحش بود و او به سختی مریض شد... گوهر کمک کرد لباسش را عوض کند. دراز بکشد توی تخت... تصمیم گرفت شب کنار او بماند. مطمئن بود که این لرز تب تندی به دنبال دارد و درست حدس زده بود... ماه‌سیما از تب می‌سوخت. سن‌ها هر کاری به عقلشان می‌رسید _ از پاشویه و گذاشتن حوله خیس روی پیشانی تا ریختن شربت‌های گیاهی توی گلو ماه‌سیما، آوردن دکتر _ انجام دادند. [۱۵۴/۵]

۲-۵ - خداگان / خدا گونگی

خداگونگی یعنی اینکه انسان به حدی از آگاهی برسد که کارهای خدا گونه انجام دهد و این نمی‌شود مگر با گذر از آلام زندگی مادی. وقتی قهرمان داستان با آگاهی از رنج‌ها عبور می‌کند و دردها و شکنجه‌های خطرات و اتفاقات سفر را به جان می‌خورد و با یاری افراد آگاه این مسیر را می‌پیماید او واقعاً به مرز خدایی رسیده و خدا گونه شده است. به عقیده وولگر: «سپری کردن مرحله آزمایش توسط قهرمان به این معناست که او مرزهای قدیمی (خود) را نابود کرده و اکنون به یک معنا به خدایی تبدیل شده است که قادر است به ورای محدودیت‌های عادی مرگ برود و چشم‌انداز وسیع‌تری را ببیند که بر پیوند همه چیزها دلالت دارد. یونانیان این لحظه را خداگونگی می‌نامیدند» [۲۱۰/۷] به عبارتی قهرمانی که تجربه مرگ را از سر گذرانده، می‌تواند برای مدتی بر تخت ارباب مرگ و زندگی یعنی خداوند تکیه زند. نکته قابل توجه هم این است که خداگونگی مرزی ندارد و هر جنس مذکر و مؤنث می‌تواند به این مرز برسد. در رمان ترقی ماه‌سیما بعد از بازگشت از خانه همسر سابق و دیدن زن دوم او و نجات از بیماری سخت چنان به آرامش می‌رسد که گویی مرگ را به چشم خویش دیده و گذشته را فراموش کرده است. او حتی گل‌های لباس گوهر خانم را به گل‌های بهاری تشبیه می‌کند و از زندگانی که به آن برگشته لذت می‌برد: «روز جمعه بود. روز بازگشتش به زندگی. به خودش. بیدار شده بود و بعد از مدت‌ها، احساس گرسنگی می‌کرد. بچه گوهر را در بغل گرفته بود و با او حرف می‌زد... گوهر خواست بچه را بگیرد اما «ماه‌سیما نه بچه را داد و نه دست از خوردن کشید. قاشق، قاشق پشت هم. انگار دنبالش گذاشته بودند. یک‌تکه نان را زد توی آش و داد دست بچه... ماه‌سیما خندید. به دامن گل‌دار گوهر خیره شد. گل‌های کوچک صورتی و زرد. لباسی از جنس بهار. گذشته پشت سرش بود و امیررضا، مثل خاطره‌ای کم‌رنگ، آن دورها می‌چرخید.» [۱۵۵/۵]

۲-۶ - برکت نهایی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

برکت نهایی یعنی اینکه ره‌آورد سفر قهرمان چه بوده است؛ او که رنج‌ها را به جان خریده چه تحفه‌ای و گنجی از این سفر آورده است. به عبارتی پاداش این سفر برای قهرمان چه بوده است. در فرهنگ‌های مختلف پاداش‌ها متفاوت هستند؛ در برخی اکسیر جوانی، در برخی جاودانگی، نیروی شفابخش (زنده کردن مرده)، جام جم، جام مقدس، آتش، سیب و یا آرامش است. آرامش زمانی به انسان دست می‌دهد که به نیروی ازلی متصل باشد و با شناخت کامل از آن نیرو در مسیر رسیدن به آن لایزال قدم بردارد و مثل او جاودانه گردد. بنا به نوشته کمپبل: «شناخت جاودانگی به انسان قدرت و درک بسیار بالایی عطا می‌کند؛ قدرت درک، ذهن او را وسعت می‌بخشد، وسعت دید صداقت می‌آورد؛ و صداقت همچون بهشت است.» [۱۹۶ / ۲] در رمان بازگشت قهرمان داستان تمام تعلقات دنیوی را از خود دور می‌سازد و اتفاقات زندگی را که قبلاً برایش غیرقابل‌تحمل بود، عادی تلقی می‌کند و "زندگی" را دوباره شروع می‌کند و بدین ترتیب الگویی می‌شود برای کسانی که او را می‌شناختند و یا اینکه با خواندن داستان زندگی‌اش خواهند شناخت: ماه‌سیما «تصمیمش را گرفته بود. خانه تهران را فروخته و یک‌سوم پول آن را به حسین آقا بخشیده است. با باقیمانده پولش خانه‌ای کوچک و باغی بزرگ در دماوند خریده است. در این باغ جایی برای دل‌تنگی و اه و حسرت نیست. جایی برای توهم و ترس. و برای امیررضا. کبرا و حسین آقا و گوهر همراهش آمده‌اند. هرکدام وظیفه‌ای دارند. ماه‌سیما اسم گوهر را در کلاس سوادآموزی نوشته... ماه‌سیما عاشق گل‌کاریست و باغبانی و عکاسی را به هم پیوند زده است. [۱۵۶ / ۵]

۳- بازگشت (Return)

باوجود تجربیات تحسین برانگیز، ممکن است قهرمان در پایان سفر بمیرد و یا با درک آرامش مرحله برکت نهایی، از بازگشت خودداری کند. قهرمان با دودلی ادامه سفر می‌دهد؛ آیا جامعه آماده پذیرش او با تجربیاتی که اندوخته است، دارد؟ اگر مرگ اتفاق بیفتد و یا اینکه قهرمان از بازگشت امتناع ورزد قهرمان واقعی نخواهد بود چراکه او حاصل سفر را در اختیار جامعه‌ای که نیازمند آموختن از تجربیات سفر اوست، قرار نداده است؛ اما بازگشت او و قراردادن برکت نهایی در اختیار جامعه بر اخلاق فاضله جامعه خواهد افزود و هدف نهایی سفر را برآورده خواهد ساخت. وولگر در کتاب خود مسیر بازگشت را این‌گونه توصیف کرده است: «مسیر بازگشت یک نقطه عطف است؛ جایی است که قهرمان از آستانه دیگری عبور می‌کند و... ممکن است باعث تغییر در هدف داستان شود.» [۳۳۱/۷] با این توصیف مرحله بازگشت هم مشکلاتی برای قهرمان به همراه دارد و به شش بخش تقسیم می‌شود:

۳-۱- امتناع از بازگشت:

قهرمان داستان بعد از درک فضل و برکت و آرامش سفر و با یادآوری زحماتی که در این سفر متحمل شده با شک و تردید به جامعه‌ای نگاه می‌کند که از آنجا سفر را شروع کرده است؛ او با خود می‌اندیشد آیا چنین جامعه‌ای آمادگی پذیرش تجربیات او را دارد؛ و آیا دریافت‌های او قابل انتقال به دیگران است! دست کشیدن از این غنیمتی که قهرمان به دست آورده سخت است. در این رمان قهرمان با چنین شک و تردیدی روبرو می‌شود: «ماه‌سیما به زندگی در خانه دماوند عادت کرده بود. حس می‌کرد برای خیلی کارها دیر شده.» [۱۵۸/۵] «دو سال پیش، برای آنکه بتواند تصمیمی واقعی بگیرد (بماند یا برگردد؟)، به پاریس برگشت. در ماه اردیبهشت، بهترین فصل زندگی و اقامت در عروس شهرهای جهان. می‌دانست اگر زمستان به پاریس سفر کند، بلافاصله برخواهد گشت.» [۱۵۷/۵]

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۳-۲- فرار جادویی

در مرحله فرار جادویی، قهرمان ممکن است برخی از دست آوردهای سفر را از خود دور کند تا بتواند برکت نهایی را به بشریت هدیه دهد. البته در هنگام بازگشت اغلب نیروهایی که او را هنگام سفر یاری داده‌اند با او کاری نخواهند داشت ولی اگر دست آورد سفر برخلاف میل نگهبانان و یا دیوها و خدایان باشد بازگشت مشکل خواهد بود و قهرمان مجبور خواهد بود دست به کارهای نشاط‌آور و خنده‌دار بزند: «اگر قهرمان هنگام رسیدن به پیروزی، دعای خیر خدا بانو و یا خدا را پشت سر داشته باشد، آشکارا مأمور است با اکسیری برای احیای جامعه‌اش به جهان بازگردد. در این حال تمام نیروهای حامی مافوق الطبیعه، حافظ او هستند. از سوی دیگر، اگر قهرمان برخلاف میل نگهبان، گنج غنیمتی را به چنگ آورد و یا اگر خدایان و دیوها راضی به بازگشت قهرمان نباشند، آنگاه آخرین مرحله چرخه اسطوره‌ای، تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط‌آور و اغلب خنده‌دار می‌شود؛ و حتی ممکن است موانع جادویی و گریزهای اعجاز گونه، بر شگفتی و پیچیدگی فرار، بیفزایند.» [۲۰۶/۲] در داستان بازگشت ماه‌سیما از بسیاری از دست آوردهای مادی سفر می‌گذرد؛ مثلاً یک‌سوم پول خانه پدری را می‌بخشد همانند مادری فداکار مراقب همه اطرافیان هست و آپارتمانش در پاریس را به دوستش می‌بخشد و... او آرامش را برمی‌گزیند تا بتواند با بیان تجربیات سفر آن را به دیگران هم انتقال دهد.

۳-۳- دست نجات از خارج:

در طول سفر نیروهای انگیزشی قهرمان ممکن است تحلیل رود و در این حال لازم است دست غیبی و یا نیرویی او را وادارد و یا ترغیب نماید که حاصل سفر خویش را به مردمان سرزمین خویش تقدیم دارد تا آن‌ها نیز به خوشبختی و آرامشی که قهرمان به آن دست‌یافته، دست یابند. «نیروهای نجات دهنده ممکن است یکی از عناصر یا مردمان سرزمین عادی قهرمان باشد که به دنبالش آمده است و یا می‌تواند ندای درونی قهرمان باشد و یا حتی حمایت خدایان راهنما برای عبور دادن قهرمان از دنیای ویژه خاص.» [۲۳/۱۰] گلی ترقی دنیای پاریس آن روز را عاملی می‌داند که به بازگشت قهرمان رمان کمک کرده است: «روزهای بعد هوا آفتابی بود و پارسی‌ها، با ولع و کیف، صورتشان را رو به آفتاب گرفته بودند. بیست‌ویک ژوئن جشن موسیقی بود. از گوشه و کنار شهر صدای ساز و آواز می‌آمد. ماه‌سیما با خودش گفت: «خوش به حالشان.» انگار تجربه این خوشبختی متعلق به فرانسوی‌ها بود. تماشای جوان‌ها و نوازنده‌ها لذت‌بخش بود، ولی شادی و سرور آن‌ها راهی به قلب او نداشت. می‌دید، می‌فهمید، تحسین می‌کرد، برایشان دست هم می‌زد، اما قلبش خاموش بود.» [۱۵۹-۱۶۰/۵]

۳-۴- عبور از آستان بازگشت

همان‌گونه که قهرمان در آغاز سفر از آستانه عبور می‌کرد و وارد جهان ناشناخته می‌شد و این مرحله نیاز به تصمیم‌گیری قاطع داشت؛ در هنگام بازگشت نیز قهرمان نیازمند تصمیم مصمم برای بازگشت است چرا که دنیایی که او پشت سر گذاشته بود در هنگام بازگشت متفاوت شده و قهرمان دچار دگردیسی شده بود. او آشکارا می‌دید که چگونه مردم غرق در دنیای مادی شده‌اند و کم‌اطلاع از عرفان الهی هستند؛ اما سؤال این است که چرا قهرمان باید برگردد! در واقع او می‌خواهد بیان دارد که این دو جهان یکی است و اگر مقایسه‌ای وجود دارد ذهنی است. به عبارتی این قدرت ذهن است

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

که باعث می‌شود قهرمان دوباره با دنیای مادی ارتباط برقرار سازد. با عبور از آستانه، قهرمان از دنیای عرفانی وارد دنیای مادی روزمره می‌شود با کوله باری از تجربه که همان اکسیر نجات‌بخش زندگی است. در این رمان لذت‌های مادی دیگر او را خوشحال نمی‌کند؛ مثلاً نوازنده‌های که در اوایل ورود به پاریس موجب خوشحالی او می‌گردید امروزه برایش عادی بود: «ماه‌سیما با خودش گفت: خوش به حالشان» انگار تجربه این خوشبختی متعلق به فرانسوی‌ها بود. تماشای جوان‌ها و نوازنده‌ها لذت‌بخش بود، ولی شادی و سرور آن‌ها راهی به قلب او نداشت. می‌دید، می‌فهمید، تحسین می‌کرد، برایشان دست هم می‌زد، اما قلبش خاموش بود. با خودش گفت: «پیر شدم. پیری توی روحم خونه کرده» یادش آمد سال‌های اول اقامت در پاریس در جشن موسیقی شرکت می‌کرد و خودش را تافته جدا بافته نمی‌دانست. دلیلش حضور امیررضا در کنارش بود و از آن مهم‌تر، سن و سالش. امیررضا و زمان. دو دشمن قدیمی‌اش. به گذشته که نگاه می‌کرد، ماه‌سیماهای گوناگون جلوی چشمش رژه می‌رفتند. هرکدام در قابی از زمان دست‌وپا می‌زدند. [۱۶۰ / ۵]

۳-۵- ارباب دوجهان

در این مرحله حس و ذهن یکی می‌شوند البته با حاکمیت ذهن عرفانی. ذهن قهرمان با گذر از لحظه‌های سخت کار آزموده شده و دو دنیا را یکی می‌بیند. قهرمان با بصیرتی که پیدا کرده مسیر زندگی را برای رسیدن به هدف درست انتخاب می‌کند. کمپیل اشاره می‌کند که انسان به واسطه فرمان‌برداری و انضباط مداوم روانی، از تمام محدودیت‌های فردی، خصوصیات اخلاقی، وحشت‌ها و امیدها رها می‌شود و دیگر از فنای خویشتن که پیش شرط تولد مجدد است، هراسی ندارد [۲۴۴/۲] به دست آوردن این مقام و مرتبه نتیجه موفقیت او در چرخه سفرش است. هرچند در این مرحله هم ممکن است قهرمان تحت تأثیر دیگران و یا تمایلات خویش منحرف شود ولی آگاهی او از دوجهان که در طول سفر آموخته می‌تواند مانع انحراف قهرمان شود. منیت‌ها و جاه‌طلبی‌های انسان می‌توانند به عنوان مانع سر راه قهرمان داستان سبز شوند و منع انتقال تجربیات عرفانی به افراد جامعه و نیز رسیدن به اهداف قهرمان باشند. در رمان بازگشت این موانع بیان شده ولی قهرمان منحرف نشده و به آنچه یافته پایبند و مقید است: «برنامه سرگرمی را خرید. چقدر فیلم تئاتر اپرا رقص نمایشگاه هنری و کنفرانس. ولوله‌ای از فرهنگ. چطور می‌توانست از همه این‌ها دل بکند؟ غرب مزایای خودش را داشت، نمی‌شد انکار کرد. باغ و طبیعت و درخت‌کاری به جای خود، اما کافی نبود؛ و ماه‌سیما می‌دید که به هنر و فرهنگ و دنیای مدرن احتیاج دارد. به‌خصوص که نمایشگاه عکاسی‌اش در تهران موفق بود و همه منتظر حرکت بعدی‌اش بودند. جای او در تقاطع فرهنگ غرب و سکوت دلپذیر باغ دماوند بود.» [۱۶۰ / ۵]

۳-۶- آزاد و رها در زندگی

این مرحله آخرین مرحله سفر است. درواقع قهرمان لباس‌های دیروزی را کنده و لباس‌های جدید به تن کرده است. او تمام آنچه را آموخته در اختیار افراد جامعه خویش قرار می‌دهد. او بر تنگناهای زندگی دنیوی واقف شده و آن‌ها را از سر گذرانده و حتی نگران آینده هم نیست. از دید قهرمان داستان آنچه اتفاق می‌افتد خواسته آن نیروی لم‌یزلی است که او را هدایت کرده و به این جایگاه رسانده است. در کل قهرمان داستان با گذشت زمان به اسطوره تبدیل می‌شود از تمام نگرانی‌ها رها شده، اراده کیهانی را دریافته و همگام کل آفرینش در رسیدن به هدف آفرینش تبدیل شده است. کمپیل می‌نویسد: «اگر در دنیای عمل، انسان نگران نتیجه اعمالش باشد، مرکزیتش در اصل جاودانگی را از دست می‌دهد ولی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اگر نتیجه و ثمره اعمالش را در دامن خداوند حی گذارد، به واسطه آن‌ها، رها شود، درست مثل اینکه قربانی به درگاه برده باشد که او را از اسارت دریای مرگ می‌رهاند.» [۲۴۵/۲] قهرمان داستان کلی ترقی دیگر نگرانی گذشته را ندارد؛ او شوهر، ثروت خانوادگی در تهران و پاریس بی‌اعتنا گشته «وقتی برگشت، تصمیمش را گرفته بود. خانه‌ی واقعی‌اش باغ دماوند بود، اما خانه‌ی دومی هم داشت. خانه‌ای کوچک بدون دردسرهای معمول. بدون اسارت در دام تشریفات اداری و گرفتاری‌های دیگر... ماه‌سیما اسم نمایشگاه عکسش را گذاشته «آن‌ها که می‌روند و آن‌ها که برمی‌گردند» عکس‌هایش نیمی سیاه‌وسفید و نیمی رنگی‌ست. دو زندگی دوبده در هم. مثل زندگی خودش.» [۱۶۰/۵] قهرمانی که به این مرحله رسیده شخصیت قدیم‌اش مرده و در شخصیتی جدید زنده شده است. او بالاخره اکسیر به دست آورده از قلمرو ماورایی را در بازگشت با اعضای قبیله، جامعه و... تقسیم می‌کند و سرانجام چرخه سفر قهرمان پایان می‌یابد یا برای مدتی از حرکت می‌ایستد زیرا سفر زندگی به گونه‌ای است که هیچ‌گاه برای همیشه پایان نمی‌یابد. [۲۳/۱۰]

نتیجه

هر قهرمان در هر داستانی برای رسیدن به هدفی مرحله‌ی را از سر می‌گذراند تا سفری را که شروع کرده به اتمام برساند. در سفر قهرمان، قهرمان در عبور از مراحل دچار رنج‌ها و دردها و تردیدهایی می‌شود که عبور از آن‌ها نیازمند صداقت، شجاعت و بی‌اعتنایی اولیه به آنچه از موهبت‌های دنیوی دارد. قهرمان با اتمام سفر و یادآوری آنچه به آن رسیده به مردمی که در انتظار او هستند و شرح داستان سفر به سایر ملل، تبدیل به اسطوره می‌شود و طبق بیان روانشناسان و پژوهشگران عرصه ادبیات دست آورد این سفر در اغلب فرهنگ‌ها و اقوام، مشابه و گاهی عین هم است. به عبارتی مراحل سفر قهرمان، به گونه‌ای دقیق با مراحل رشد روانی انسان هم‌تراز هستند. در رمان بازگشت کلی ترقی ماه‌سیما سفری را انتخاب می‌کند و با عبور از موانع و دل‌بستگی‌ها به بصیرت عرفانی دست می‌یابد. او همانند قهرمانان سایر داستان‌ها سفر را با شک و تردید آغاز می‌کند و در ادامه با کمک افراد مختلف بر دودلی‌ها غلبه می‌کند تا بتواند به سفر خویش ادامه دهد. او در این راه محبت افراطی به فرزند و شوهر، خانه پدری و خاطرات کودکی را فراموش می‌کند و به آگاهی می‌رسد که مشکلات در برابر قدرت خدا گونگی انسان محلی از اعراب ندارند. او می‌بخشد؛ شوهرش و فرزندش را و نیز قسمتی از خانه پدری را. این اتفاقات در مرحله تشریف او را قوی‌تر و قوی‌تر می‌کند تا بتواند آن آرامش آخرین را به آغوش بکشد. در مرحله بازگشت او گذشته را فراموش می‌کند و آنچه در این مدت سخت طاقت‌فرسا به دست آورده در میان مردمان پاریس و تهران به اشتراک می‌گذارد. باید یادآور شد که در رمان بازگشت برخی مراحل مثل مرحله آغازین و تشریف به خوبی به تصویر کشیده شده و با مراحل کمپیل سازگاری دارد ولی به نظر می‌رسد در مرحله بازگشت داستان، با مشکل بیان چگونگی در اشتراک گذاشتن تجربیات سفر مواجه هست. شاید یکی از مشکلات تطبیق نقطه‌به‌نقطه مراحل سفر در رمان بازگشت زن بودن قهرمان داستان باشد.

مراجع:

- ۱- طاهری، محمد و آقاجانی حمید؛ «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپیل در هفت‌خان رستم»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ش ۳۲. پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۰۳-۱۲۲.
- ۲- کمپیل، جوزف؛ «قهرمان هزار چهره»، ترجمه شادی خسرو پناه. ج ۴، مشهد، گل آفتاب، ۱۳۸۹.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

- ۳- مکاریک، ایرنا ریما؛ «دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر»، ترجمه مه‌رمان مهاجر و محمد نبوی، چ ۳، تهران، آگه، ۱۳۸۸.
- ۴- گورین، ویلفرد. ال و همکاران؛ «راهنمای رویکردهای نقد ادبی»، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران، اطلاعات، ۱۷۳۶.
- ۵- ترقی، گلی؛ «بازگشت»، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۷.
- ۶- قربان صباغ، محمود رضا؛ «بررسی ساختار هفت‌خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان»، جستارهای ادبی، ش ۱۸۰، ۱۳۹۲، ص ۲۷-۵۶.
- ۷- وولگر، کریستوفر؛ «ساختار اسطوره‌ای در داستان و فیلم‌نامه»، ترجمه عباس اکبری، چ ۲، تهران، نیلوفر، ۱۳۹۰.
- ۸- کمپیل، جوزف؛ «قدرت اسطوره»، عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۵.
- ۹- یداللهی شاه‌راه، رویا؛ «تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه ادیسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل»، نقد ادبی، ۱۳۹۲، ش ۲۴، جلد ۶، ص ۱۶۹-۱۹۸.
- ۱۰- آشتینه، افسانه؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد «بررسی سفر اسطوره‌ای در افسانه‌های گیلان»، دانشگاه گیلان، ۱۳۹۰.